

خطوطی همدانی در طرح مسئله زن

"زنها باید حدود و موقعیت خود را نپذیرند و بکوشند که راه‌هایی بسوی آینده برای خود بگشایند. تسلیم و رضا چیزی جز کناره‌گیری و فرار نیست. برای زن هیچ مفری به جز کار در راه آزادی خود وجود ندارد"

سیمون دوپوار، جنس دوم (ترجمه فارسی)

شرکت وسیع زنان در جریان‌ات قبل و بعد انقلاب سیاسی بهمن، مطرح شدن مسئله زن در سطح جامعه را تحمیل کرده حاکمیت رژیم اسلامی و زن ستیزی ویژه آن، به شکل گیری جنبش گسترده‌ای در میان زنان ایران منجر گردید. در حقیقت، اولین مخالفت وسیع علیه رژیم اسلامی در میان زنان پا گرفت و نخستین عقب نشینی رژیم نیز در مقابل این جنبش رخ نمود. جنبش خودبخودی زنان، انعکاس‌های متفاوتی را در میان گروه‌ها و جریان‌های سیاسی جامعه و چپ ایران یافت. نحوه برخورد به آن، فرصتی بود که ادعاها و واقعیت‌های جنبش سیاسی چپ در ارزیابی نسبت به یک موقعیت مشخص، روشن گردد.

اکثر نیروهای سیاسی چپ - و عمده‌ترین‌شان در آن دوره -، جنبش زنان علیه حجاب اجباری (اسفند ۵۷) را پورژواشی خواندند و به بهانه عمده بودن "مبارزات ضد امپریالیستی" از شرکت در این جنبش و حمایت از آن خودداری کردند. عدم مبارزه جدی و پیگیر غالب نیروهای چپ با تضییقات سیستماتیک علیه زنان - بعد از مبارزات اسفند ۵۷ -، نیز همچنان ادامه یافت.

سبعیت فراوان رژیم در سرکوب جنبش زنان، بی‌اعتنائی سازمان‌های سیاسی قدرتمند در برخورد به آن، وجود توهم در میان بخش عمده‌ای از مردم جامعه و کم‌تجربگی خود این جنبش، باعث گردید که جنبش زنان نتواند خود را بمثابة جنبشی قوی در صحنه مبارزات سیاسی و اجتماعی نشان دهد. گروه‌ها، جریان‌ها و فعالینی که از درون این جنبش زنان بوجود آمدند علی‌رغم برخی از موفقیت‌ها، معهذاً نتوانستند خود را بمثابة يك نیروی سازمان یافته بر کل جنبش سیاسی ایران "تحمیل" کنند.

دلایل عدم توجه جنبش چپ نسبت به مسئله زن را می‌توان در زمینه‌های متعدد جستجو کرد. اما، بی‌گمان مهم‌تر از همه، نحوه نگرش خود این جنبش از مسئله زن است که از مارکسیسم مبتدل و رایج در ایران، از فرهنگ عقب مانده حاکم بر جامعه، مایه می‌گیرد و در عمق خود، مردسالارانه و مذهبی است.

در مارکسیسم مبتدل وطنی، در شعار البته از وجود ستم مضاعف (ستم طبقاتی و ستم مردسالاری) در جامعه نسبت به زنان، سخن می‌رود ولی در واقع، تکیه اصلی بروی يك جزء از ستم (ستم طبقاتی) گذاشته می‌شود و برطرف کردن جزء دیگر این ستم مضاعف (ستم مردسالاری) عملاً به تحقق جامعه سوسیالیستی احاله می‌گردد. اگر سوسیالیسم اینان همین "سوسیالیسم واقعا موجود" باشد (که هست)، در این "سوسیالیسم" بطوریکه بوضوح می‌بینیم، بجای متحقق کردن بشری‌ترین روابط موجود بین انسان‌ها - بین زن و مرد - عملاً به

ایجاد نظام سربازخانه‌ای همت گمارده می‌شود و در آن همگان - زن و مرد - در قید اسارت بسر می‌برند. باری، در چنین دیدگاهی مسئله زن حداکثر بعنوان جزئی از مبارزه طبقاتی قلمداد می‌شود. جزئی که همواره تابع کل مبارزه طبقاتی است و از قانونمندی‌های متصورا رایج این "مبارزه طبقاتی" پیروی می‌کند. در چنین دیدگاهی طرح خواسته‌های مربوط به جنبش زنان یا جنبش‌های دیگر تا آنجا حقانیت دارند که بر محور خواست طبقه کارگر سازماندهی شوند. اما، این "خواست" نیز چیزی جز درک محدود همین "نمایندگان طبقه کارگر" از مبارزات کارگران نیست. در نتیجه، طرح هر نوع حرکت یا خواستی که ظاهراً در جهت "منافع عالیه جنبش کارگری" نباشد، انحراف از جنبش طبقاتی شمرده می‌شود و مورد بی‌اعتنائی قرار می‌گیرد. سوسیالیسم در چنین دیدگاهی نه ناشی از فرآیند جنبش‌های عمومی - و در محور آنها، جنبش کارگری - بلکه "تشبیه" "هرمونی نمایندگان برگزیده طبقه کارگر" بر کل جنبش سیاسی است. در این دیدگاه، "هرمونی" از مضمون تاریخی، فرهنگی و اجتماعی خود تهی می‌شود و در شکل تحمیل این یا آن نظر، این یا آن مشی مشخص سیاسی، مانع از شکوفائی واقعی جنبش‌های سیاسی و اجتماعی می‌گردد. جای شگفتی نیست که "جنبش کارگری" مورد نظر این دید تقلیل‌گرایانه و شماتیک، از پشتیبانی جنبش زنان برخوردار نگردد و نتواند در جهت تغییرات رادیکال گام بردارد. البته این دید عامیانه و نازل از مارکسیسم که چیزی جز تئوریزه کردن تجدید تولید نظام و فرهنگ مردسالارانه نیست فقط به چپ ایران تعلق ندارد بلکه در جوامع پیشرفته نیز یافت می‌شود. با این تفاوت که وجود سنت‌های دموکراتیک در این جوامع، سابقه طولانی مبارزات زنان و دستاوردهای آنان ... باعث می‌گردد که همین تئوری‌ها در رنگ و لعابی دموکراتیک‌تر عنوان شوند و از پشتیبانی فرهنگی غنی‌تری برخوردار باشند.

در حقیقت، تا دهه ۶۰ میلادی - که جنبش رهائی بخش زنان و

گرایش‌های متعدد درون آن، در تداوم جنبش‌های فمینیستی و کارگری پیشین که از سابقه و سنت‌های طولانی برخوردار بودند، به عنوان کردن مسائل مربوط به این جنبش پرداختند.، خواست‌های جنبش زنان نتوانسته بود اهمیت و وزن لازم را در درون جنبش‌های سیاسی چپ بیابد. در بهترین حالت، خواست‌ها و مطالبات زنان در بین خواست‌ها و مطالبات دموکراتیک رده بندی می‌شد و مبارزه ویژه آنان علیه خانواده پدرسالار و فرهنگ مردسالارانه مورد توجه جدی قرار نمی‌گرفت. فراموش نباید کرد که سیمای غالب از سوسیالیسم تا این سال‌ها، تصویر ارائه شده در چین و یا شوروی بود. و در این تصویر، نقش زنان بعنوان مادران نمونه مورد ستایش قرار می‌گرفت. خانواده همچنان تقدس خود را حفظ می‌کرد.



"برای خوشبختی خانواده به کمونیست‌ها رای بدهید"
 پوستر "حزب کمونیست فرانسه" برای انتخابات سال ۱۹۳۶

چهره زن آزاد شده نیز زنی بود که با لباس کارگری بر پشت تراکتور لبخند می‌زد. با آغاز مبارزه جنبش رهائی بخش زنان است که جذابیت این تصویر مورد سؤال قرار می‌گیرد و جنبش زنان تا حدود زیادی می‌تواند واقعیت‌های خود را هم در سطح جامعه (در غرب) و هم به نیروهای سیاسی چپ تحمیل کند و افق‌های جدیدی را در مبارزه اجتماعی بگشاید.

جنبش زنان با پیشروی خود برخی از فرضیه‌های مارکسیستی در رابطه با مسئله زن را مورد سؤال قرار داد. مهم‌ترین آن‌ها، فرضیه تکامل خانواده و چگونگی تحول به دوران مدرسالاری است که با تکیه به تحقیقات لوئیزه ه. مورگان، توسط انگلس عنوان شده بود. برخی از فعالین این جنبش - فمینیست‌ها و مارکسیست‌ها -، با توجه به تحقیقات مردم شناسان متاخر، فرضیه‌های مورگان در کتاب "جامعه باستان" (۱۸۷۷)، و از آنجا نظرات انگلس در کتاب "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" (۱۸۸۴)، را مورد تردید قرار دادند و عدم همخوانی این نظریات با کشفیات جدید را بیان کردند. تکیه اساسی منتقدین بر این باور استوار است که پیدایش مالکیت خصوصی توضیح کافی برای نابودی نظام مدرسالاری و تکامل آن به نظام پدرسالار را ارائه نمی‌دهد. به عقیده اینان مناسبات بین زن و مرد و چگونگی تفوق یافتن مردان بر زنان - که بنظرشان متقدم بر پیدایش مالکیت خصوصی بوده - نیز باید مورد تحلیل قرار گیرد. حتی برخی از منتقدین فمینیست نظریات انگلس، تا آنجا پیش رفتند که با توجه به نقش ویژه زنان - قبل و بعد از پیدایش مالکیت خصوصی - آنان را يك طبقه اجتماعی و تحت استثمار مردان عنوان کردند و خواهان يك جنگ طبقاتی کامل علیه مردان شدند!

از نادرست بودن چنین نتیجه‌ای که بگذریم، اما فقدان يك نظریه شامل در باره پیدایش خانواده پدرسالار در تئوری‌های کلاسیک مارکسیستی بچشم می‌خورد. طبیعی است که مارکسیسم در این زمینه نمی‌توانست

فراتر از کشفیات علمی زمان خود گام نهد. با این حال، اشاره به دو نکته درباره نقش تئوری‌های مارکسیستی در توضیح چگونگی پیدایش خانواده و نقش آن در بازتولید اهمیت فراوان دارد:

۱ - **اهمیت تاریخی** - تا پیش از انتشار تحقیقات مورگان (۱۸۷۷)، مطالعات مربوط به خانواده از هیچ نظم معین علمی برخوردار نبود. معدود مردم شناسان دیگری که قبل از مورگان به تحقیق پرداخته بودند، علی‌رغم برخی از موفقیت‌ها (که انگلس در کتاب خود به آنها اشاره می‌کند) هنوز قادر نشده بودند که به این علم تازه، قوام لازم را ارائه دهند. انتشار کتاب مورگان، در تداوم نوشته "حق مادری" پاکوفن (۱۸۶۱)، "مطالعاتی در تاریخ باستان" مک لنان (۱۸۶۶)، آغازگر تتبعات وسیعی است که همچنان ادامه دارد. در این میان، نوشته انگلس، با توجه به آن تحقیقات و نیز مطالعات گسترده خود وی اولین اثر معتبری بود که به ارتباط مسئله **مالکیت خصوصی** و **خانواده** می‌پرداخت و نقش این دو را در تکامل تاریخی نشان می‌داد.

بحث انگلس، دقیقاً در دوره‌ای عنوان می‌گردید که بدنبال انقلاب‌های متعدد بورژوازی در اروپا، خانواده **پدرسالار** خود را بمثابه تنها نمود ممکن از شکل خانواده نشان می‌داد و مالکیت خصوصی با تکیه بر این شکل از خانواده بر آن بود که سلطه خود را چاودانی سازد. اهمیت اثر انگلس در این است که با اشاره به تحقیقات موجود در آن دوره، به توضیح چگونگی پیدایش خانواده و دولت پرداخت و **زوال تاریخی** هر دو را اعلام داشت. انگلس با دور ریختن هاله‌های مقدس و مذهبی، نشان می‌دهد که چگونه و چرا در مقطعی از تکامل تاریخی، خانواده رو به زوال خواهد نهاد. او در اثر دیگر خود، "وضعیت طبقه کارگر در انگلستان"، با اشاره به کشنده شدن توده‌های عظیمی از زنان و کودکان به بازار کار، سست شدن بنیان‌های خانوادگی در نظام سرمایه داری را نشان داد.

۲ - **اهمیت متدیک** - اهمیت مارکسیسم پیش از آن که در اعلام این

پا آن نتیجه معین باشد، در اهمیت متدیک آنست. در حقیقت، طراوت و تازگی تحلیل‌های کلاسیک مارکسیستی حتی در شرایط کنونی و علی‌رغم گذشت سالیان دراز، در متد تحلیل آنهاست. یک نگاه کوتاه و سطحی به آثار کلاسیک‌ها و منجمله حتی همین نوشته انگلس درباره پیدایش خانواده، نشان می‌دهد که نقطه حرکت کلاسیک‌ها در توضیح جهان - و نیز جهان پیش از تاریخ - صرفاً حرکت از مناسبات اقتصادی نبوده است. این نظام تولیدی و بازتولید است که در کلیت مورد توجه قرار می‌گیرد. اشاره خود انگلس در پیشگفتار چاپ اول "منشاء خانواده" (۱۸۸۴) در این مورد گویاست:

"بر اساس برداشت ماتریالیستی، عامل تعیین کننده در تاریخ، در تحلیل نهائی، تولید و تجدید تولید حیات پلافاصله است. ولی، این بنوبه خود، خصلت دوگانه‌ای دارد: از یک سو تولید وسائل معاش، خوراک، پوشاک، پناهگاه و ابزارى که برای آنها ضروری می‌شوند، از سوی دیگر تولید خود موجودات انسانی، تکثیر انواع نهادهای اجتماعی، که انسان‌های یک دوران تاریخی معین و یک کشور معین تحت آنها زندگی می‌کنند، بوسیله هر دو نوع تولید مشروط می‌شوند: از یکسو بوسیله مرحله تکامل کار و از سوی دیگر بوسیله تکامل خانواده"

بعبارت دیگر، تکیه بر مناسبات تولیدی، مانع از آن نیست که تولید و بازتولید بمثابه مقوله‌ای مجرد و خارج از جهان شکل دهنده آن - جهان انسان‌ها و مناسبات پیچیده و همه جانبه آنان - مورد تحلیل قرار گیرد. در حقیقت، در اینجا نیز دیالکتیک مارکسیستی، دقیق‌ترین اسلوب را برای تدوین تئوری ماتریالیستی پیدایش خانواده در اختیار می‌گذارد.

صرفنظر از بحث مهم پیدایش خانواده در دوران پیش از تاریخ - که هنوز از مباحث زنده مردم شناسی است - تبیین نقش خانواده در مقطع کنونی ("خانواده هسته‌ای") - و نقش زنان در آن - یکی از مهم‌ترین پروپلماتیک‌های مارکسیستی تلقی می‌گردد. این مباحث دست آوردهائی را نیز بدنبال داشته که هر يك اجزاء مهمی برای توضیح نظام کنونی و چگونگی تحقق سوسیالیسم بمشابه يك فرآیند اجتماعی - و نه صرفا يك تغییر در نظام سیاسی یا اقتصادی - را فراهم می‌آورند. در حقیقت، تئوری مارکسیستی رهائی زن نمی‌تواند بی اعتنا نسبت باین دست آوردها شکل گیرد: یکی از مهم‌ترین این دست آوردها، نظریات ویلهم رایش است. نوشته‌های ویلهم رایش که در سال‌های ۳۶ - ۱۹۲۷ (در دوره مارکسیستی وی) به نقش خانواده پدرسالار و سرکوب جنسی می‌پردازد، خود بهترین دلیل است در اثبات امکان کاربرد متد مارکسیستی در توضیح تولید و تجدید تولید نظام‌های اجتماعی. رایش، با قرار دادن کشفیات فروید - تئوری لیبیدو و نقش آن در تکوین ضمیر ناخودآگاه - در يك چارچوب مارکسیستی، به تئوری تشکیل شخصیت رسید. او طی بررسی‌های خود، نشان می‌دهد که چگونه شخصیت اتوریته پذیر در بطن خانواده پدرسالار شکل می‌گیرد و سرکوب جنسی - بویژه در مورد زنان - باعث عدم شکوفائی شخصیتی و وابستگی بی چون و چرای آنان نسبت به مرد خانواده می‌گردد. خانواده پدرسالار نیز بنوبه خود بمشابه يك نهاد، در کنار نهادهای سیاسی و مذهبی، به استمرار و استحکام نظام اقتصادی موجود در جامعه مدد می‌رساند. رایش، نشان می‌دهد که چگونه آگاهی درباره حقوق جنسی، یکی از اجزای آگاهی طبقاتی است.

دست آورد مهم دیگر مارکسیسم در توضیح پیدایش خانواده بصورت کنونی ("خانواده هسته‌ای")، چگونگی عملکرد خانواده بمشابه يك نهاد اقتصادی است. نقش زن در تولید خانگی، نقش زن در تولید مثل، و نقش ایندو در بازتولید نظام اجتماعی، از جمله مباحث مهمی است که

پرداخت به جنبه‌های متفاوت آن در تکوین تئوری رهائی زن نقش مهمی را ایفاء می‌کند.

مباحثی که تا کنون در محافل مارکسیستی و فمینیستی انجام گرفته، به جنبه‌های متعددی از این مسئله اشاره دارند. درست است که در طرح این مباحث، برخی از فمینیست‌های متأثر از مکتب استروکتورالیستی تا آنجا پیش رفتند که از مناسبات تولید خانگی سخن گفته‌اند و این مناسبات را در کنار مناسبات تولید سرمایه‌داری قرار داده‌اند، با این وجود باید اذعان کرد که تا دهه ۶۰ میلادی بحث مهمی درباره تولید خانگی در ادبیات مارکسیستی انجام نگرفته بود و در این دوره بود که این بحث وارد ادبیات مارکسیستی گردید و به تدقیق تئوری‌های مارکسیستی پیرامون رهائی زن مدد رساند. امروز در هیچ تحلیل جدی درباره خانواده نمی‌توان ساختار اقتصادی درونی آن و فعالیت زن در خانه را کنار نهاد و اجزای این واحد اقتصادی و نقش آن در کل نظام اقتصادی را دخالت نداد و مهم‌تر این که رابطه آن با استثمار زن در خانواده را روشن نکرد.

آیا وجود این دست آوردها یا پیشرفت بحث در زمینه‌های دیگر، دلالت بر این دارد که مارکسیسم به تمامی مسائل جنبش زنان پاسخ داده است؟ پاسخ به چنین سئوالی منفی است. گرچه مارکسیسم، ابزارهای لازم - متد بررسی تاریخی و دیالکتیکی - برای طرح مسئله زن در چارچوب سوسیالیستی را در اختیار قرار داده است، ولی هنوز بسیاری از مسائل مطروحه در جنبش زنان وجود دارد که لاینحل مانده‌اند و پاسخ مشخص مارکسیستی خویش را نیافته‌اند. یکی از مهم‌ترین این‌ها، چگونگی ارتباط مسائل مشخص زنان با مبارزه روزمره و عمومی در جامعه و از آنجا، چگونگی تفکیک خطوط طبقاتی در این مبارزه است. در حقیقت، جنبش مارکسیستی - در اینجا جنبش زنان مارکسیست - باید بتواند چارچوب‌های تئوریک لازم برای پیوند بین خودمختاری نسبی جنبش زنان و مسائل مشخص سوسیالیستی را روشن

کند. چنین بحثی باید بتواند به مسئله ساختار تشکیلاتی جنبش زنان و ارتباط این ساختار با نهادهای مشخص جنبش طبقاتی بپردازد. البته چنین کوششی نمی‌تواند قرائت مجددی از تاریخ حاکم بر جنبش‌های سوسیالیستی و تلاش در راه یافتن مقوله‌های مارکسیستی جدید و یا تعمیم بسیاری از دریافتهای کنونی را بدنبال نداشته باشد. و این تلاش، تلاشی است جهانی و بار آن عمدتاً بر دوش زنانی که می‌کوشند خود را از قید و بندهای جامعه پدرسالار و فرهنگ پدرسالار نجات دهند. این تلاش، اما، صرفاً در حد یک کوشش تئوریک و یا حتی در حد مبارزه سیاسی/اجتماعی خلاصه نمی‌گردد. علاوه بر آن، مبارزه برای انسانی کردن سوسیالیسم - یا زدودن چهره پدرسالارانه از آن - مبارزه‌ای است که باید در ابعاد گوناگون در جزئی‌ترین امور دامن زده شود. آن فردای انسانی و آزادانه را - این آرزوی دیرین بشر که در اشکال گونه‌گون و بصور مختلف بیان شده - باید امروز، در حد امکان و توان، در جامعه، در سازمان، در خانه زیست.

* * *

امروزه، زنان مارکسیست، بویژه زنان ایرانی با مشکلات عظیمی روبرو هستند. فراموش نباید کرد که در جامعه‌ای زندگی میکنیم که بافت تاری و پود آن مذهبی و سنتی است. در جامعه‌ای که منطق حکومت در مقابله با زنان، منطق یا روسری یا توسری است. در جامعه‌ای که قوانین قضائی آن، چیزی جز انعکاس قدرت پیش از اندازه مردان بر جزئی‌ترین امور زنان نیست. در جامعه‌ای که "رجم" (سنگسار)، جزای الهی روابط جنسی است و صیغه - فحشای رسمی -، پاداش مومنان. در چنین جامعه‌ای، جنبش سیاسی آن نیز غسل تعمید یافته، فرهنگ مذهبی و پدرسالارانه است. در چنین جامعه‌ای است که "انقلاب ایدئولوژیک"

مجاهدین، هواداران مریض آنان را شفا می‌بخشد و برخی از منتقدین آن - مانند راه کارگر -، در نقدش ندای این را سر داد که "اخلاق عمومی عمیقاً جریحه دار" شده است. در این جنبش است که راهنمای ازدواج برخی از چپ‌های آن، ترجمه فارسی دفترچه "همسر گزینی حزب کمونیست فیلیپین" - از انتشارات سازمان پیکار - می‌گردد و ...

اما، در همین جنبش چپ، علی‌رغم همه این مشکلات باید پایه‌های لازم برای حرکت‌های وسیع فراهم گردد. "اندیشه رهائی" در حد توان خود در این راه خواهد کوشید و صفحاتی از نشریه را در اختیار زنانی قرار خواهد داد که برای پرپائی چنین جنبشی تلاش می‌کنند.

در این شماره "اندیشه رهائی"، ترجمه فارسی مقدمه و فصل اول کتاب "آگاهی زنان و دنیای مرد"، نوشته نویسنده انگلیسی شلا روبرتایم را ارائه می‌دهیم. فصول بعدی کتاب یا به ترتیب در شماره‌های بعدی نشریه و یا یکجا و بطور مستقل به چاپ خواهد رسید. زیر نویس‌های توضیحی در پایان هر بخش، بطور جداگانه آورده شده است.

ترجمه مقدمه و فصل اول آن که به پیشنهاد و تلاش رفیق ساغر، یکی از همکاران نشریه انجام گرفت به یکی از کمبودهای "اندیشه رهائی"، از بدو انتشار آن تاکنون، پاسخ می‌دهد: عدم پرداخت مشخص به مسئله زن و جنبش زنان، کمبودی که همواره بر آن واقف بوده‌ایم ولی فقدان امکانات رفع آن را همواره به تاخیر می‌انداخت.

نویسنده، از فعالین سرشناس یکی از گرایش‌های جنبش زنان در انگلستان است، گرایشی که بنام گرایش سوسیال - فمینیسم معروف

شده است. انتخاب این اثر از میان نوشته‌ها و ترجمه‌های رسیده به "اندیشه رهائی" بی دلیل نبوده است: این اثر باینوان سرآغاز کار، نوشته‌ای است نسبتاً جامع که می‌کوشد مسئله زنان را در چارچوبی سوسیالیستی عنوان کند.

مقالات و ترجمه‌های دیگر، که عمدتاً در نشریات داخلی هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا انتشار یافته‌اند، در فرصت‌های دیگر، یا در "اندیشه رهائی" یا بطور جداگانه، منتشر خواهند شد.

اندیشه رهائی

و این هم چند جمله‌ای از نشریه "بیداری ما"، ارگان تشکیلات دمکراتیک زنان ایران (وابسته به حزب توده ایران)، دوره دوم، شماره ۵ پائیز ۱۳۶۵:

ررورید

رر اتخاذ تدابیر جدی

ردن شرایط کار زنان و بهبود شرا

انوادگی و معیشت آنان تشکیل گردیده

است.

زنا در کنگره ۲۷ حزب کمونیست، تاکید کردید
 حال حا که: "بهبود باز هم بیشتر وضع مادران موضوع
 ز کار دائمی حزب است. بدین منظور شرایط
 کنگره مطلوبی ایجاد خواهد شد تا مادر شدن با
 امر شرکت فعال زنان در فعالیت‌های حرفه‌ای،
 های و سالیان درازی است که دولت شوروی برای
 می‌کش مادران پر اولاد مدال‌هایی مانند مدال "مادر
 بختن قهرمان"، "نشان مادری" و "شرف مادر"
 معین نموده است. داشتن این مدال‌ها برای مر
 زنی افتخار است.

هم اینک در اتحادیه

در ه

مثلا رویتایم (Sheilla Rowbotam)، انگلیسی است، در سال ۱۹۴۳ متولد شده. دبیر دبیرستان‌های متعددی بوده است و در موسسه آموزش کارگران (L'association pour education des travailleurs) به تدریس اشتغال داشته‌است. او مدت دهسال در جنبش سوسیالیستی مبارزه کرد و از اعضای هیات تحریریه روزنامه Black Dwar بود. در زمان انتشار ترجمه فرانسوی کتاب "آگاهی زنان، دنیای مرد" (در ۱۹۷۶) در Women's Liberation Workshop لندن کار می‌کرد. او مؤلف مقالات متعدد در زمینه جنبش زنان و درباره الکساندرا کولونتای است. دومین کتاب او (بعد از Hidden from history) در سال ۱۹۷۳، تحت عنوان فمینیسم و انقلاب، به فرانسه ترجمه شد. در سال ۱۹۷۳، کتاب "آگاهی زنان، دنیای مرد" را می‌نویسد.

اطلاعات بالا، در معرفی نویسنده، از ترجمه فرانسوی کتاب تحت عنوان:

Conscience des femmes, monde de l'homme, Editions des femmes, 1976

اخذ شده است. مشخصات متن اصلی کتاب چنین است:

Women's consciences, Man's word, Penguin Books, London 1974.

آگاهی زنان دنیای مرد

پیشگفتار:

تولد جنبش رهائی بخش زنان را هاله‌ای از ابهام و راز احاطه کرده است. این جنبش نه از مارکسیسم و نه از فمینیسم، حداقل به معانی متداول این دو واژه، ((بلکه)) بنظر می‌رسد که از يك خلاء ایدئولوژیک نشأت گرفته باشد. یقینی که ظاهراً از هیچ جا آمده و کوچکترین شرمی از منشاء ناشناخته‌اش نداشت. فمینیست‌ها، همانند مارکسیست‌ها، متقاعد شده بودند که این جنبش با پا به من گذاشتن ممکنست عاقل‌تر شود و از تمامی پوچی‌ها و ولنگاری‌های خود، رهائی یابد. آن‌ها ((مارکسیست‌ها و فمینیست‌ها))، هر يك در جایگاه خود، ادعا می‌کردند که خواست‌های زنانی که جنبش جدید را بنا نهاده‌اند، هر چه باشد، سنت‌های مربوط به خودشان دیرزمانیست که به شیوه‌ای بسیار سیاسی‌تر و به غایت تدوین یافته‌تر، مهم‌ترین وجوه آن خواست‌ها را ارائه داده‌اند. زنان مسن‌تر که فمینیسم را پیاد می‌آوردند، از ادعاهای زنان جنبش در تاکید بر این که ((حرکت‌شان)) چیز جدیدی است، عصبانی می‌شدند. مارکسیست‌ها بدشواری این ایده را تحمل می‌کردند که

زنان طبقه متوسط ((نیز)) تحت ستم قرار دارند و معتقد شده بودند که فمینیسم در رابطه با مبارزه طبقاتی يك انحراف بشمار می‌رود. کل بحث بر اثر تصویر تغییر شکل یافته‌ای که در مورد گذشته فمینیستی ارائه می‌گردید و به نقش زنان در انقلاب‌ها نسبت داده می‌شد، مخدوش می‌گردید. تا جایی که توجه به شکاف‌ها و ترك‌های زیسته اجتماعی (Vecu Social) ، که جنبش‌های زنان از درون آن تولد یافته بود، مورد پی‌اعتنائی قرار می‌گرفت.

در واقع، اگر چه حقیقت دارد که جنبش‌های بخش زنان، عناصر بسیاری از مبارزه فمینیستی قدیم برای برابری حقوق را در بر دارد، و اگر چه حقیقت دارد که این جنبش همچنان به سوسیالیسم وابسته است، اما چیزی دیگر، و چیزی بیش از آن ((مبارزه فمینیست قدیم)) است (۱). این جنبش، امکان کسب و بیان آگاهی جدیدی در نزد زنان را فراهم کرد و محصول يك واقعیت اجتماعی بشمار می‌رود که خاص نمونه زندگی ممکن در سرمایه‌داری پیشرفته است. محتوای سیاسی بلافاصله این جنبش، "رادیکالیسمی" (۲) است که از چپ دانشجویی اواخر سال‌های ۶۰ و از تضادهای ویژه زنانی که به تعلیمات عالی دسترسی یافته‌اند، نشأت گرفته است (۳). با این وصف، آگاهی جدید فمینیستی دارای ریشه‌های عمیق‌تر و نه چندان واضح است.

موضوع این اثر، ترسیم شکلی است که این آگاهی بخود گرفته و تغییرات اجتماعی که رشد آن را متعین کرده‌اند. ولی با کوشش در ترسیم آنچه ویژه آگاهی زنانه است - که بروز آن را در جنبش‌های بخش زنان مشاهده می‌کنیم -، مدعی نمی‌شوم که زیست‌شناسی سرنوشت‌مان را مهر و موم می‌کند. مطلقاً گمان نمی‌کنم که زنان یا مردان از طریق آناتومی (۴) یا اقتصاد متعین می‌شوند، ولی فکر می‌کنم که این دو عامل سهم‌اند در تعریف آنچه می‌توانیم باشیم و آنچه - برای جلو‌تر رفتن - باید علیه‌اش مبارزه کنیم. تولد يك آگاهی زنانه جزئی از اوضاع و احوال اجتماعی و جنسی ویژه‌ای است که این اوضاع و

احوال اجتماعی و جنسی می‌کوشد آن آگاهی را کنترل و دگرگون کند. اما روند شکل‌گیری‌اش به تغییر موقعیت مادی خاص آن یاری می‌دهد. در دو فصل اول، به توصیف پاره‌ای از ساختارهای فکری پرداخته‌ام که مانع تولد یک فمینیسم انقلابی می‌شوند. آن ساختارها، علت بی‌لیاقتی فمینیسم عقلانی دوره سوفراجتها (۵) و مارکسیسم ارتدوکس زمان استالین در وارد کردن کشفیات فروید و برخی از مردم شناسان، در پاره جوامع غیر سرمایه‌داری، در تئوری‌های خاص‌شان، بشمار می‌رود. با یکارگیری یک نقطه نظر پیشتر شخصی، سعی کرده‌ام ایده‌ای از تصویر کاریکاتورگونه فمینیسم - که در دوران جوانی به من منتقل شده بود -، و احساس دلواپسی (Malaise) - که در سنت منجمد (Sclérosée) انقلابی سال‌های ۶۰ در انگلستان وجود داشت و استفاده از مارکسیسم بمثابه نیروی خلاق و زنده را مشکل می‌کرد -، ارائه دهم. کسانی که از نسل من، درست قبل از آغاز شورش دانشجویی، به چپ گرویدند، وارث مارکسیسمی بودند که در کشورهای سرمایه‌داری غرب فقط در شکل یک مجموعه ارتدوکس تدافعی، حمایت شده بوسیله دیوارهای ضخیم، عجین شده از ترس، سیخ شده از وحشت، درهم شکسته از تلخکامی، توهم زدوده، به حیات خود ادامه می‌داد. برای درک سکتاریسم طرق متعددی وجود دارد. تا آن جا که به من مربوط می‌شود، پایین اکتفا کردم که به تجربه خاص خودم و به حیرتم توجه کنم. همان گونه که کودکی که با سائیدن نوک مداد بر کاغذ گرفته روی سکه، نقش آن را نمایان می‌سازد. سپس، چیزهایی که محاصره کردن‌شان دشوارتر بود: پیکربندی‌ها (Configurations)ی متفاوتی وجود داشت که بصورت جامه ضد عقل‌گرایی سیستماتیک و بصورت تصاویر مذکر و مونث، تصاویری لاینقطع انطباق یافته، معکوس شده و فشرده شده در می‌آمدند. این پیکربندی‌ها در بسته بندی‌های رنگارنگ جرقه می‌زدند، در ریتم‌های راک (Rock)، در سینما و در تلویزیون به ارتعاش در می‌آمدند. ولی در تمام حالات، آنچه را که سیاست می‌نامند، بنظر

می‌رسید که به يك دنیای اساسا متفاوت با دنیای زندگی خصوصی تعلق داشت-

در فصلی که عنوان "از آنسوی آئینه" را دارد، کوشیده‌ام این امر را تحلیل کنم که جامعه چگونه با فرد ارتباط برقرار می‌کند- برداشتی که زنان از جهان دارند، با منحصر بفرد بودن (Unique)، بسیار فاصله دارد- برعکس، بگونه‌ای که اپوزیسیون خود را بروز می‌دهد، مختصات مشترك متعددی را نمودار می‌سازد که به جنبش‌های شورشی مختلف اجازه می‌دهند تا مبارزه خود را متحد سازند- بدین ترتیب، خواست‌های طبقه کارگر و جنبش سیاهان - مربوط به حق کنترل و به تعریف موجودیت حال و گذشته‌شان، مربوط به مقاومت‌شان علیه به تملك درآوردن کارشان، زبان‌شان و حرکات‌شان و آمال‌شان توسط طبقه حاکم -، به زنان پیشماری کمک کرده‌اند که از خود بپرسند زمانی که از انسان‌ها (Hommes) با يك H بزرگ (۶) صحبت می‌شود، خودشان چه جایگاهی واقعا می‌توانستند در این جامعه (Communauté) داشته باشند- مفهوم انسانیت، مفهومی است که ما ((زنان)) را طرد می‌کند- همچنین ضد ارزش‌های تدوین شده توسط مردان، ما ((زنان)) را به کنار می‌زنند، نظیر ایده منصب رزمجویانه‌ای که در واژه "انسانیت" یا در ایده "مردانگی" وجود دارد و نظیر ایده همبستگی که در واژه "برادری" بیان شده است- برای زنان چیزی باقی نمی‌ماند مگر این منصب خنثی که مردان به زنانی اعطاء می‌کنند که آن‌ها را زنان "حسابی" (Des femmes "bien") می‌نامند- پی منصبی زنانه هزاران سال است که در درون، خاشه کرده است- "خواهری" (Sororité) نخواهد توانست وجود داشته باشد مگر با زنان جدید، با يك فرهنگ جدید و با يك شیوه جدید زیستن- ستم آشنای زنان، آنان را مجبور می‌کند که ((زندگی)) خصوصی و سیاست را از نو تعریف کنند-

وقتی که این را فهمیدیم، عکس‌العمل بلافاصله عبارت است از دور ریختن تمامی فرهنگ، برای این که هر چه خلق شده، تمامی ارزش‌ها،

تمامی ایده‌های مربوط به آنچه هستیم، محصول جامعه‌ایست که در آن مردان مسلط‌اند. اما با دور ریختن صاف و ساده تمام چیزهایی که وجود دارد، و با معکوس کردن ارزش‌های مردانه موجود - با این امید که با بقیه، با تمام آنچه که ساخته مردان نیست، یک فرهنگ زنانه بنا خواهد شد -، خود را با جاودانه کردن اشکال تغییر یافته‌ای از ستم (Déformations de l'oppression) راضی می‌کنیم.

تجلیل از خانواده و از ارزش‌های خانگی، بمنظور مخالفت با دنیایی که "مادی‌گرایی" و "رقابت" در آن حاکم‌اند، تقریباً همیشه یک شکل ارتجاعی بخود می‌گیرد. همچنین بدینگونه است تجلیل از "مادریت" (Maternité) یا از یک فرهنگ زنانه که نمی‌تواند چیزی جز ضد فرهنگ باشد که در آن، ارزش‌های مردانه حاکم‌اند. با ساختن یک ایده‌آل مجرد از خانواده، از مادریت یا از فرهنگ زنانه، کاری جز این نخواهیم کرد که بروی پیوندهایی ثقیب کشیم که بین بی‌قوارگی‌ها (Déformations) واقعی در مناسبات بشری در خانواده و در تولید کالائی وجود دارد. منزوی یا منجمد کردن یک وجه از روابط بشری، به یک اتوپسیسم راست یا چپ منجر خواهد شد. اتوپسیسم راست، در رویای یک دنیای راحت و ایمن است که در آن، زنان در خانه می‌مانند و در آن، هر کس می‌داند که ((باید)) در جایگاه خود قرار گیرد. ((تعمیم)) نقش‌های طبقات مختلف و نژادهای مختلف. اما حتی توسعه سرمایه‌داری مانع از این می‌شود که یک هماهنگی هر چند تصنعی، نوعی واقعیت بدست آورده در نظم دیگری از تفکر، جنبش رهائی بخش زنان، گرایش به این دارد که با تجلیل از آگاهی موجود زنان، با منزوی کردن گروه زنان از گروه مردان، و با تصور اینکه مناسبات اجتماعی بین جنس‌ها (Sexes) - همین که تصمیم گرفته شد - می‌توانند تغییر پیدا کنند. زنان می‌توانند در رویای یک هماهنگی میان خود بسر برند زیرا برخوردار بگونه‌ایست که گوئی بطور اسرارآمیزی از مفاسد دنیای واقعی گریخته‌اند. ولی زنان از اثرات

سرمایه‌داری و ستم معاف نشده‌اند و ایده‌آلیزه کردن زنان، در يك جنبش فمینیستی انقلابی، جایی ندارد. در واقع، این ایده‌آلیزه کردن، در آن احساسات‌گرایی شرکت می‌جوید تا کسانی را که فاقد قدرت‌اند تا حد معصومها ارتقاء دهد. از معصومیت سخن گفتن در مورد کسانی که هیچگاه دارای حس انتخاب فساد نبوده‌اند، هیچگاه قدرت نداشته‌اند، غیر ممکنست. این نه فقط خارج کردن ((زن)) از مضمون اجتماعی و تاریخی اوست، همچنین گناه فرقهای بین زنان و مردان را به گردن زیست‌شناسی و روانشناسی انداختن است، بگونه‌ای که دیگر هیچ نیازی به دگرگون کردن مناسبات بین موجودات بشری وجود نداشته باشد.

نفس ستم کردن، علاوه بر این که ستمگر را از چهره می‌اندازد، ستم‌دیده را ناقص‌العضو می‌کند. يك فرهنگ جدید تنها توسط کسانی که سر به شورش برداشته‌اند، پدید نمی‌آید. ترغیب‌های اراده‌گرایانه به رهائی می‌توانند به تصاویر قالبی (Stéréotypes) مبدل گردند که سرانجام هر نوع فعالیت خودمختار را فلج می‌کنند.

"ساحره زجر بسیار کشیده است؟"

با تلاش در مشاهده آنچه

در پشت آئینه بود،

زنی را فراموش کرد که مانع دیدنش می‌شد" (۷).

ما ((زنان))، نه با طرح يك ایده‌آل مجرد بلکه از ورای آنچه اکنون هستیم و در همین جامعه است که تغییر می‌یابیم. مواعی که با آنها مواجه‌ایم ثمرات ساده تخیل ما نیستند، کاملاً واقعی‌اند. ایجاد يك جامعه جدید روندی است طولانی که نمی‌توانیم با پدید آوردن يك فرهنگ رهائی یافته، زنانه - خارج از زمان و مکان، بی‌اعتنا به مناسبات موجود در اطراف ما -، از آن روند اجتناب کنیم. راه بین

بینش و عمل، بین فرهنگ و انقلاب اجتماعی، راهی قطعه قطعه، ناهموار و پنهانی دردآور کند است. اما این تنها طریقی است که برای پرتاب خود بسوی آینده، در اختیار داریم.

ستم يك شرط اخلاقی مجرد نیست بلکه يك تجربه اجتماعی و تاریخی است. شکل و بیان آن بهمان نسبت تغییر شیوه تولید و روابط بین مردان و زنان، بین مردان و مردان، بین زنان و زنان، در جامعه ما، تغییر می‌کنند. همچنین هر چند این امر درست باشد که زنان قبل از پیدایش سرمایه‌داری تحت انقیاد مردان بوده‌اند و هر چند درست باشد که این امر در موقعیت ((کنونی)) شان در جامعه سرمایه‌داری تاثیر گذاشته است، معذا، شکل ستمی که امروز علیه آن مبارزه می‌کنیم ویژه يك نوع از جامعه است: جامعه‌ای که در آن ظرفیت خلاقه موجودات بشری در مالکیت سرمایه خصوصی و محصولات است که تحت شکل کالا مبادله می‌گردند. بهمین دلیل است که دومین بخش کتاب را اختصاص داده‌ام به تحلیل طبیعت ویژه تولید زنانه در سرمایه‌داری پیشرفته، و به نقشی که توسط تقسیم جنسی (Division Sexuelle) کار و توسط خانواده در تداوم بخشیدن نظام تولید کالاها ایفاء می‌شود.

شکته اساسی این نیست که، کلمه به کلمه، مناسبات موجود در درون خانواده را در مقابل مناسبات در تولید کالاها، با آگاهی زنان در نظام سرمایه‌داری را در مقابل آگاهی حاکم (سفید، مردانه، بورژوازی) قرار دهیم، بلکه تحلیل کردن طبیعت ویژه آنتاگونیسم‌های اصلی و گرایش‌های متضاد است که سرمایه، در مسابقه‌اش برای گسترش، بوجود آورده است. سرمایه‌داری طریقی را که موجودات بشری می‌توانند تولید و بازتولید کنند، تغییر شکل می‌دهد. هر گونه آزادی خلاقیت در تمامی ابعاد زندگی را منع می‌کند. ولی، همچنین پایه‌های واقعی قدرت در عرصه‌های را می‌ریزد که پیش از این‌ها فکر می‌شد که از دسترس دخالت بشری خارج‌اند. ما از هم اکنون می‌توانیم تولید مثل موجودات بشری را بالقوه کنترل کنیم، همانگونه که کار می‌تواند بمنفع کارگران سازماندهی

شود- به یمن مناسبات مان با دیگران و با دنیایی که در آن بسر می‌بریم، شروع به فهمیدن کرده‌ایم که چگونه، همزمان بطور فیزیکی و ایدئولوژیکی، بازتولید کنیم- خطرات واضح‌اند، ولی امکانات نیز همینطور-

به فهم واقعی استثمار مزدبگیر (Salarie) نخواهیم رسید تا زمانی که نفهمیم زنان چگونه، نیروهای مولده و زندگی خاص خود را در نظام سرمایه‌داری بازتولید می‌کنند- این کار تحلیلی باید ناشی از یک تحقیق جمعی باشد، و نه نتیجه یک کار فردی- بنابراین، دومین بخش این کتاب از پیشنهاد یک توضیح یا از ارائه یک توصیف کلی در مورد این که در نظام سرمایه‌داری چه بر زن می‌گذرد، بسیار فاصله دارد- این دومین بخش کتاب، چیزی بیش از یک طرح اولیه نیست که برخی از قسمت‌های آن بیشتر از قسمت‌های دیگر شکافته شده‌اند- آنچه راجع به زندگی روزمره ترسیم می‌کنم ممکن است تیره و بدبینانه بنظر برسد، ولی دلیلش اینست که سعی کرده‌ام یک آناتومی از ستم را طرح کنم و نه این که تصویر کاملی از زندگی را آنگونه که زیسته شده، ارائه بدهم- در زندگی واقعی، خوشبخت هستیم، دوست داریم، بازی می‌کنیم، ولی همیشه، علی‌رغم آن شرایط اجتماعی که بما تحمیل شده‌اند- تمام مسئله تغییر دادن این شرایط است، و نه بخود بخاطر پیروزی‌های کوچک فردی‌مان بر بدبختی و بد بیماری، تهنیت گفتن-

در واقع، این کتاب بر اساس یک دید عمیقاً خوشبینانه از اوضاع پایه‌گذاری شده است- فکر می‌کنم که ما در آغاز عصری بسر می‌بریم که در آن، برای زنان، همینطور برای مردان، امکانات جدید اجتماعی و فردی گشوده می‌شوند- همانگونه که پیدایش طبقه کارگر، در آغاز سرمایه‌داری، وعده - وعده هنوز متحقق نشده -، کنترل شرایط تولید بشری و نتیجتاً ختم طبقات اجتماعی را به همراه داشت، در سرمایه‌داری پیشرفته ((نیز))، طغیان زنان، منجر به تولد امید تازه‌ای شده است- این شورش یا امکان بیان دادن به سرخوردگی‌های زنانه تا

آن زمان خاموش - زنائی که تمام عمر را به انجام کاری در خانواده می‌گذرانند که کسی آن را پرسمیت نمی‌شناسد، زنائی که در دوران بارداری و وضع حمل به يك مرد وابسته‌اند، زنائی که اسارت را از شیرین‌ترین ایام کودکی در اعماق روان خود، حمل می‌کنند -، در جامعه هیجاناتی را برانگیخت که تا کنون ناشناخته بودند - کاتالیزه شده در يك جنبش، بیان و کند و کاو طبیعت و منشاء این هیجانات که مولود وضعیت اجتماعی زنان‌اند، يك بینش جدید از مبارزه علیه سرمایه‌داری را امکان‌پذیر ساخت.

فمینیست‌های اولیه که برای برابری حقوق مبارزه می‌کردند گرایش باین پاور داشته‌اند که تغییرات در موقعیت زنان می‌تواند در داخل ((نظام)) سرمایه‌داری حاصل شود بی آن که دنیای خارج تولیدی یا دنیای درون خانواده و مسئله جنسی (Sexualité) تغییر پیدا کنند - هر چند که این مسائل توسط زنان در بطن جنبش انقلابی سال‌های ۲۰ مطرح شده بود، ((ولی)) سنت مارکسیستی - با افول فمینیسم در اواخر سال‌های ۳۰ - بیش از پیش بروی بهبود اقتصادی وضعیت زنان در دنیای کار و بروی رفرم‌های قانونی اعطائی به زنان، تاکید می‌گذارد - این تغییرات ((بهبود اقتصادی وضعیت زنان در دنیای کار و رفرم‌های قانونی)) البته مهم بودند ولی بروی نقش ایدئولوژیک خانواده در تداوم بخشیدن به سرمایه‌داری ثقاب می‌زدند و مارکسیست‌ها را از ((فهم)) مسئله طبیعت تولید زنانه در خانواده منحرف می‌کردند - فمینیسم جدید جنبش رهائی بخش زنان، مطالعه این مسائل را تحمیل کرد - در آغاز، همچون جنبش سیاهان، زنان تنها به آنچه که نمایان‌تر بود آگاهی یافتند، یعنی به فرهنگ و ایدئولوژی سرمایه‌داری - پاره‌ای انحراف از سنت مارکسیستی، سعی می‌کرد که در دنیای مادی چیز دیگری جز شرایط تولید کالاها و مناسبات اجتماعی مستقما مشتق از کار مزدگیری را نبیند، ((آن انحراف از سنت مارکسیستی)) مانع از این می‌شد که عمل متقابل بین تولید کالاها و دیگر وجوه زندگی در

نظام سرمایه‌داری درك شود. خانواده و مدرسه برجسته‌ترین نمونه‌ها را در اختیار می‌گذارند. باری، تئوری مارکسیستی متداوما خود را نسبت به اشکال جدید سازماندهی منتج از توسعه محصولات ((اجتماعی)) در داخل سرمایه‌داری - جنبش زنان، همجنس بازان و دانشجویان -، عقب‌تر می‌یابد.

سرمایه‌داری فقط به استثمار مزدبگیران در محل کارشان اکتفا نمی‌کند، بلکه همچنین مانع از آن می‌شود که زنان و مردان توان‌های پالاقوه خود را در تمام عرصه‌های زندگی گسترش دهند. نه تنها زندگی کسانی که مستقیماً در تولید شرکت دارند بلکه همچنین زندگی کسانی را که بهر دلیل از تولید کالاها پرکنارند: کودکان، سالمندان و زنان را مسخ می‌کند. زنان گروهی را تشکیل می‌دهند که بین دنیای برونی تولید کالاها و دنیای درونی تولید و بازتولید در خانواده، گیر کرده‌اند. این دو دنیا، نه بدون مشکلات، در زندگی هر زن همزیستی می‌کنند. بطور سنتی، ((دنیای)) درونی، دنیای خصوصی خانواده، زنانه است، بهمین دلیل ادغام زنان در دنیای عمومی (Public) کار و صنعت، چیزی جز يك ادغام جزئی نیست. تضادی که بشکل بارز در سرمایه‌داری بین خانواده و صنعت، بین خصوصی و عمومی، بین شخصی و غیر شخصی، هویدا می‌شود، شکافی است در ضمیر آگاه زنان که امکان رها شدن طغیان را ارائه می‌دهد. جنبش رهائی بخش زنان آنجائی ظاهر می‌شود که تولید انبوه کالاها، سلول خانوادگی و هوس‌های جنسی با هم تصادم کنند. اما مسائل مطروحه توسط جنبش رهائی بخش زنان، فقط شامل زنان نمی‌شوند، مجموعه جنبش انقلابی را در بر می‌گیرند. همگی ما مردان و زنان ((باید)) به حل این سئوالات بپردازیم:

چگونه مقاومت بخش‌های مختلف جامعه را بسیج کنیم؟ چگونه در پراتیک‌مان تقسیمات درونی را ملغی سازیم که فلج‌مان می‌کند؟ چگونه در زندگی روزمره خود، ترجمان اراده مجردمان باشیم که ایجاد يك جامعه بدون استثمار و بدون ستم است؟ رابطه بین تغییرات عینی

سرمایه‌داری و برداشت جدید ما از انقلاب اجتماعی کدامست؟ بدون قربانی کردن خودمختاری‌مان، چگونه خود را سازماندهی کنیم؟ ارزیابی من بر اینست که راه حل استثمار و ستم، کمونیسم است. هر چند که این واژه مفهومی را به‌یمنان زیاد از دست داده باشد. بنظر من رهائی فرهنگی و اقتصادی زنان از طریق ایجاد جامعه‌ای می‌گذرد که در آن دزدیدن زندگی مردم ناپود شده است، که در آن شرایط تولید و بازتولید، دیگر به جنس، به نژاد و به طبقه اجتماعی وابستگی ندارد.

توضیحات مقدمه

۱ - نگاه کنید به جولیت میچل (Juliet Mitchell)، "عصر زن" انتشارات زنان ((پاریس))^{*}

۲ - "Radicalism"، اصطلاحی است که در تمام کشورهای انگلیسی زبان، به‌منظور بیان اعتراض و حتی به‌منظور این که آمال سوسیالیستی را در کل مورد سوال قرار دهند، بطور وسیع بکار می‌رود. بدلیل فقدان معادل دقیق در زبان فرانسه، اصطلاح انگلیسی "Radicalisme" را ((در ترجمه حاضر)) حفظ کرده‌ایم (توضیح از ترجمه فرانسوی کتاب)^{*}

۳ - نگاه کنید به همانجا ((زیرنویس شماره ۱))^{*} علاوه بر آنچه در کتاب جولیت میچل ملاحظه خواهد شد، مناسبات بین جنبش رهائی بخش زنان و چپ دانشجویی، خصوصاً در متون امریکائی مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. از جمله مراجعه کنید به مقالات منتشره در "Radical America"، جلد چهارم، فوریه ۱۹۷۰ و "Up from sexism" در "Sisterhood is powerful"، انتشارات Robin Morgan^{*} در مورد فرانسه، مراجعه کنید به "رهائی زنان، سال صفر"، ((مجله))

پارتیزان، ژوئیه - اکتبر ۱۹۷۰ در مورد ایتالیا نگاه کنید به:
 "An open letter our sisters abroad" در "Women Now"
 جلد اول، شماره ۲ -

در مورد انگلستان همچنین مراجعه کنید به Ellen Malos ،
 "Notes on the history of the women's liberation
 movement"
 در: Enough, Bristol women's liberation group -

۴ - در فارسی در مقابل Anatomie و Anatomique برابریهای
 تشریح، کالبد شکافی و تشریحی، کالبد شکافانه را قرار می‌دهند، نظر
 به این که در ترجمه حاضر، این معادلها غالباً مناسب جلوه نمی‌کردند و
 به تعبیر دیگر، "خوب جا نمی‌افتادند"، اجباراً واژه‌های فرانسوی
 آناتومی و آناتومیک بکار گرفته شدند.

۵ - Suffragettes ، جنبش زنان برای کسب حق رای که در اواخر
 قرن نوزده و اوائل قرن بیستم آغاز گردید و برای نخستین بار
 توانست زنان را در سطح وسیعی حول این خواست بسیج کند. این
 جنبش با فراز و نشیب‌های متعدد خود، اهمیت بسزائی در تاریخ
 مبارزات فمینیستی یافت. برای اطلاع بیشتر در این زمینه، نگاه کنید
 به سلسله مقالاتی تحت عنوان "جنبش سوفرجت زنان انگلیس" در فصلنامه
 "نیمه دیگر".

۶ - Hommes بمعنای مردان و انسانهاست. منظور از H بزرگ در
 اینجا، نه hommes (مردان) بلکه Hommes (انسانها)ست. نویسنده در
 سطور بعدی نیز همین معنای دوگانه واژه Homme ، انشاقات آن نظیر
 Humanite را بکار می‌گیرد، این طنز ظریف - و واقعی -:
 "مفهوم انسانیت (Humanité) مفهومی است که ما ((زنان)) را طرد
 می‌کند".

همین معنای دوگانه Homme ، برخی از فمینیستها را بر آن داشته
 است که در مقابل Droits de l'Homme حقوق بشر (مرد؟)،
 Droits des Femmes (حقوق زنان) را بکار گیرند (توضیح از
 ترجمه فارسی).

۷ - مایکلن واندون (Michelen Wandon) ، "باوتاب" ، Shrew ،
 می ۱۹۷۱، ص ۴ -

فصل اول

از آسوی آینه

"زنان تحلیل‌ستمی را فراگرفته‌اند که سرمایه‌داری به آنان تحمیل می‌کند... این امر، آنان را به درک پیوندهای موجود بین مبارزه‌شان و مبارزه سایر گروه‌های جامعه یاری می‌رساند. نه با مطالعه متون کلاسیک‌های سوسیالیسم، نه با مبارزه برای "اهداف" دیگران ((بلکه)) با تحلیل مختصات ویژه مسم مربوط به خویش است که می‌توان بطور واقعی به مصایب نظام سرمایه‌داری آگاهی یافت و بنحو برگشت‌ناپذیری در مبارزه درگیر شد. زنان پیاد گرفته‌اند که برای آزاد شدن در انتظار مردان چپ نژاد سفید نمانند، بلکه مسئله را در غایت‌های خاص‌شان از نو تعریف کنند و خود به رهائی خویش همت گمارند. جنبش آنان فقط به از بین بردن "افسانه انفعال" زنان اکتفاء نمی‌کند، علاوه بر این، ظرفیت انقلابی ویژه‌شان را افزایش می‌دهد و در مبارزه علیه سرمایه‌داری اداء سهم می‌کند"

رشته‌های رامتا(۱): نه تعبیم دادن به مرد یا به زن
هرگونه تجزیه و تفکیک، خارج از بحث است.
مسئله چیز بر سر انتخاب بین تصویرها نیست!

لااقل، چیز (la chose) چنین می‌اندیشید
قیل از این که چاقوری بیرحمانه
او را در درون آشیته میخکوب کند؛ و ناگهان
از گهواره بیرون جهیدند

غول و پاپا یاگا(۲)

در کلبه کوچکش، بشکل چوجه، بنا شده بیروی سه پایه چوبی در آب
و زنجور(۲) لاینقطع انگاس (۴) را پدام می‌اندازد

و اینهمه چنان خشمناکانه ایچاد ارتعاش می‌کند
که هیچ دستی نمی‌تواند آرام‌شان کند
از ترس این که سرعت حاصله
انگشتان را بشکند
ناچیز ناچیز

خرده شیشه‌های پراکنده
در چهارگوشه کره(۵) خرد و خاکشیر شده؛
نیش (۶)
ولی خوشی وجود ندارد

ساحره وچیر بسیار کشیده است،
با تلاش در مشاهده آنچه
در پشت آشیته بود،
زنی را فراموش کرد که مانع دیدش می‌شد.

مایکلن واندون، "پارتاپ"، Shrew، می ۱۹۷۱

۱ - fil conducteur (یا fil d'Ariane) ، چیزبست که با
دنبال کردن آن می‌توان هدایت شد، راه خود را یافت یا از گم شدن
نجات یافت.

۲ - BABA YAGA

۳ - Brochet ، نوعی ماهی است که معادل فارسی آن را حیافتیم. در
عربی آن را زنجور می‌گویند.

۴ - Perche ، نوعی ماهی. به عربی: قَرخ

۵ - Planete

۶ - Sarcasme ، بمعنای ریشخند، دشنام و غیره است. اما،
بطوریکه مصرع بعدی روشن می‌کند، در این جا که فقط معنای اصطلاحی
این واژه بلکه بیشتر ریشه لغوی آن مورد نظر است: Sarcasme از
واژه یونانی SARKAZIEN یا SARKOS گرفته شده و بمعنای گاو
گرفتن گوشت تن است. برای انتقال معنای اصطلاحی و ریشه لغوی
Sarcasme ، معادل نیش را انتخاب کرده‌ایم.

تشویش تعریف ناپذیر

این تشویش چه بود که قدرت بیان نمی‌یافت؟ زنان هنگامی که می‌کوشیدند درباره آن حرف بزنند چه می‌گفتند؟ گاهی، زنی می‌گفت: "احساس می‌کنم بنحو عجیبی خالی‌ام ... ناکامل" - یا: "احساس می‌کنم وجود ندارم"

بتی فریدان، (Betty Friedan)، La Femme Mystifiée

چرا اینهمه وقت گذاشتیم تا خود را بصورت يك جنبش سازماندهی کنیم؟ در آغاز می‌بایست از "حالت زن بودن" ("Feminitude") خود آگاهی یابیم و بکوشیم که سره از ناسره را در روایت‌های مختلفی از هم تفکیک کنیم که در مورد زنیت (Féminité) مان، بما پیشنهاد شده‌اند. این کار آسانی نبود، آئینه‌های تغییر شکل دهنده در همه جا وجود داشت. زنانی که همچون من، در ۱۹۶۰، ۱۷ ساله بودند، يك خلاء سیاسی در صحنه مبارزه فمینیستی را به ارث می‌بردند. در جریان دهه قبل از آن، همه چیز بنحوی بود که گوئی هیچ دلیلی برای شکوه کردن وجود نداشت و به زنان آموخته بودند که کاملاً از سرنوشت خویش خشنود باشند. يك چماق کاری (Matraquage) عظیم ایدئولوژیک، تلاش در ایجاد چیزی می‌کرد که بتی فریدان آن را "عارف پیشگی زن" (La mystique de la femme) می‌نامید. در این دید، هر نوع ناخشنودی نمی‌توانست چیزی جز يك شکست فردی باشد. زنان در مقابل

تجربیات فردی خود کاملاً تنها بودند. در تمام این دوره، قبل از حرف زدن از رهائی، می‌بایست تضمین‌هایی برای "عادی بودن" ("Normalité") ارائه داد. در نتیجه، هر نوع کار در حیطه تفکر، بنحو اجتناب‌ناپذیری محدود می‌شد. البته این مسئله، بدون ارتباط با جو عمومی جنگ سرد ((سال‌های ۵۰)) نبود، چوئی که هر نوع اعاده بنیادین وضع موجود را مشکل می‌کرد. اما، همچنین دلیل بر اینست که ظاهراً، زنان در جوامع سرمایه‌داری غربی، گویا از وضع موجود قضایا کاملاً خشنودند. جو عمومی عبارت بود از: "همه چیز بخیر و خوشی می‌گذرد، متشکریم!" در سال‌های ۵۰، آرایش موی صاف و صوف، لباس‌های راست و ریس، اصول دکتر اسپاک (Spock) مطابق النعل بالنعل دنبال می‌شوند. روزنامه‌ها، نامه‌های خوانندگان زن را چاپ می‌کنند و در این نامه‌ها اعلام می‌شود که اینان هیچ تمایلی ندارند در حرفه‌ای صاحب منصب و مقام شوند، و متخصصان روانشناسی کودکان، موافق این هستند که مادران به کودکان خود شیر دهند. زنانی که شوهرانشان در جنگ ((جهانی دوم)) شرکت داشته‌اند از بحران‌های احساس گناهکاری مفرط باین ور پام می‌افتند که: کودکانشان را رها کنند. در همین ایام، نگارش پیامدهای مخوفی آغاز می‌شود که غیبت مادر می‌تواند در رشد و نمو کودک داشته باشد (۱). مهد کودک‌ها بسته شدند. از همان زمان خاتمه جنگ، زنان پُست‌های تخصصی در کارخانه‌ها را ترك می‌کنند. زنان طراح صنایع (Dessinatrices) به کانون خانواده باز می‌گردند.* در رنگ‌های وسمه ((ابرو)) شناور می‌شوند. در انگلستان، ملکه جوان

* اشاره است به این امر که در زمان جنگ، بخاطر حضور مردان در جبهه‌ها، زنان اهرم بسیاری از کارهای اختصاصاً "مردانه" را در دست داشتند که پس از بازگشت مردان از جنگ، دیگر بوجود این زنان، که می‌توانستند "کارهای مردانه" را انجام دهند، نیازی نبود و در نتیجه، به "کانون خانواده" اعاده داده شدند. ولی بدلیل کشتار عظیم جنگ در بین مردان، سرمایه‌داری مجدداً به نیروی کار زنان احتیاج پیدا کرد ولی این بار، اختصاصاً در "کارهای زنانه" (توضیح از ترجمه فارسی)

و خانواده‌اش به تصویر ملامت‌آمیز عشق و ازدواج استحکام بیشتری می‌بخشند. زنان، بزودی در صنعت از نو بکارگرفته شدند ولی ((این بار)) در بخش‌های اختصاصاً زنانه با اینحال، ((القاء)) حس گناهکاری در مورد "زنائی که کار می‌کنند" و کودکان‌شان را در خانه تنها می‌گذارند، همچنان تداوم می‌یابد. از طرف دیگر، تبلیغات در باره سعادت خانوادگی فقط کار دست راستی‌ها نبود، جامعه شناسان "چپ" هم، از طرفداران پر و پا قرص خانواده بودند.

جنبش‌های کمونیستی و تروتسکیستی همچنان در تئوری به دفاع از رهائی زنان ادامه می‌دادند، ولی این رهائی بمثابة ادغام زنان در تولید درک می‌شد و در عباراتی بیان می‌گردید که بطور واقعی نمی‌توانستند نمایشگر احساسات زنان در سرمایه‌داری بعد از جنگ باشند. همچنین، آن نوع فمینیستی که توانسته بود پس از جنبش سوفراجت‌ها به حیات خود ادامه دهد، با مبارزین "سرشار از شجاعت" خود، از نوع "به پیش، آن‌ها ((مردها)) را شکست خواهیم داد"، دیگر مورد پسند قرار نداشت. "دختر موقری" که در فیلم *The Rainmaker* در قالب کاترین هیپورن تجسم یافته بود، داشت توسط "دخترکی سکسی، گمشده در یک دنیای وسیع، با جوانی خوش برخورد و عینکی آشنا می‌گردد که می‌گوید میلیونر است"، بی تاج و تخت می‌شد. با شنیدن صحبت‌هایی در باره پراپری حقوق بین جنس‌ها (Sexes) این احساس عجیب به آدم دست می‌داد که صفحه موسیقی در جاهائی خط برداشته است.

کتاب *La femme mystifiée*، اثر بتی فریدان، محصول این دوره است. بدون تردید، کتاب بسیار مشکلی بود برای نگارش، چرا که بعنوان نقطه حرکت، یک احساس ناخشنودی را - که ظاهراً بطور کامل در ضمیرهای آگاه پناه برده بود -، بکار می‌گرفت. کتاب همچنین از یک احساس ژرف تنهائی آغشته بود. فضای حاکم بر آن، فضائی است که می‌توان آن را در گروه‌های کوچک زنان، در اواخر سال‌های ۵۰، در حومه شهرهای امریکا، جمع شده بدور یک فنجان قهوه بازیافت. تقریباً می‌توان

تجسم کرد: صدای جرینگ جرینگ فنجان‌هایی که روی نعلبکی‌ها قرار می‌گیرند، و صدای اسرار آمیز سائیده شدن ساق پاهای پوشیده از چوراب‌های نایلون که - با خویشتن داری ناشکیبانه زنانی که در تمام دوران زندگی‌شان دست از پا خطا نکرده‌اند -، بروی هم انداخته و از روی هم برداشته می‌شوند، بگوش می‌رسد.

"سال‌های متمادی، دل واپسی، در روح زنان امریکائی پنهان و اعتراف ناکرده باقی می‌ماند. این يك حس عجیب، يك احساس عدم رضایت، يك تمایل به چیز دیگری بود که زنان در اواسط قرن بیستم در امریکا لمس می‌کردند. تمام زنان متاهل که در حومه‌های بزرگ اقامت داشتند می‌بایست به تنهایی بکوشند که برای این دل واپسی مرهمی بیابند. در حین مرتب کردن تخت خواب‌ها، خرید در بقالی، در حین جستجوی پارچه ناقص ملافه‌ها در بزازي و در حال کره مالیدن به روی لقمه‌های نان برای فرزندانشان، در حین با ماشین باین طرف و آن طرف بردن جوانان پیشاهنگی (Scouts) و راهنماها، در حین به فکر فرو رفتن در شب، دراز کشیده در کنار شوهران‌شان، می‌ترسیدند که حتی در درون خود این سؤال را فرموله کنند: "غیر از این چیزی نیست؟" (۲).

بتی فریدان آن را "دل واپسی بدون نام می‌خواند" (۳) چرا که در همان مقولات مربوط به سایر مسائل گنجانده نمی‌شد. زنانی که او از آنها صحبت می‌کرد از نظر اقتصادی مورد استعمار نبودند، نیروی کارشان را نمی‌فروختند، در حالت احتیاج پسر نمی‌پردند. قضیه این نبود که در مورد يك چیز، هر چه باشد، دارای کم و کسری بوده‌اند، بر عکس، اغلب اوقاب زیادی چیز داشتند. نمی‌دانستند کی هستند و چه می‌خواهند بشوند. و معلوم نبود که موقعیت‌شان بتواند در زبان سیاسی درك شود. چگونه می‌توان بدون يك احساس تهی بودن خود را سازماندهی کرد؟ در واقع، چیزی که قدرت این کتاب را می‌سازد، آن بی‌پرواشی است که علت‌ها را از هم تفکیک می‌سازد و تا سرچشمه‌های

راز صعود می‌کند، حتی قبل از این که هیچ‌گونه کاربرد سیاسی از این "صعود" رها شده باشد. او نقاب را از چهره قهرمانان رمان‌های مجله‌های زنانه کنار می‌زند، شیوه بکار گرفته شده و به ابتدال کشانده شده مردم‌شناسی و روانشناسی در آن ایام را افشاء می‌کند، تغییرات پدید آمده در نحوه تعلیم و تربیت جوانان امریکائی را نشان می‌دهد، توجه را به ازدواج‌های زودرس و به ترسی جلب می‌کند که توسط زنان در زمینه عدم انطباقشان با معیارهای کامیابی جنسی احساس می‌شده. برای بسیاری کتابش یک نوع مکاشفه (Revelation) بود زیرا که آگاهانه از مسائل هر روزه سخن می‌گفت. از هر چه بگذریم، "زندگی روزمره" بزرگترین بخش هستی‌مان را تشکیل می‌دهد. او به تمام این چیزهای کوچک، تا این حد آشنا، توجه می‌کرد که در زندگی زنان اینهمه دارای اهمیت‌اند چرا که آنها را در هر گوشه‌ای باز می‌یابند.

با این وجود، ضعف کتاب در راه حل‌های پیشنهادی از جانب نویسنده است. برای بیتی فریدان، همه چیز می‌تواند درست شود بشرطی که زنان از یک تعلیم و تربیت بهتر و طولانی‌تر، بهره‌مند گردند. هر چند که اشاره‌ای مبهم به یک "طرح جدید زندگی" و نشانه اولیه‌ای از یک حرکت در آن وجود دارد، ولی نویسنده این حرکت را در درون سرمایه‌داری درک می‌کند. او زنان طبقه کارگر را از پروپلماتیک خود کنار می‌گذارد و هرگز تا حد استقرار یک رابطه بین نموده‌های ستم زنان و ساختار مادی جامعه پیش نمی‌رود، بنحوی که "راز" بدون توضیح باقی می‌ماند. با وجود این، در ظاهر کردن وجوه مختلف آن اداء سهم می‌کند.

در فصل "فونکسیونالیسم فلج کننده، اعتراض زنان و مارگارت مید"، نشان می‌دهد که چگونه کشفیات مردم‌شناسانه بی نهایت مشهور مارگارت مید (Margaret Maed)، کوشش پر این داشته‌اند که در جهت حفظ "نقش‌ها"ی زنانه و مردانه موجود بکار گرفته شوند. زنان امریکائی - که برای رفتن به محل کارشان، مجبور به دست و پنجه نرم

کردن با مترو در ساعات شلوغی بودند.، باندازه کافی دلایلی داشته‌اند که جذب تصویر زنان با سینه‌های برهنه‌ای کردند که در جزایر دریاهای جنوب - در "دنیایی که زن در آن کامیاب است و مورد طلب مرد فقط بخاطر این که زن است" - می‌زیستند - تصویر غزل واره سرنوشت زنی که "به کسب مشاغل مهمی دسترسی می‌یابد"، کم کم شروع می‌کند که به هدف خود نائل نگردد - زیرا که افسانه قلقلک دهنده دختر شهرستانی که در شهر بزرگ راهی برای خود باز می‌کند در واقع کاری جز این نمی‌کرد که بروی استثمار زنان یقه سفید، نقاب کشد - کشف مهیج نقش ویژه زن و شیردادن (Allaitement) مادری، بی هیچ تردید ترجمان يك احساس ناخستودی بود در مقابل شیوه زندگی در جامعه مدرن سرمایه‌داری - ولی همانطوری که بتی فریدان به آن اشاره می‌کند این احساس خود را بشکلی بی نهایت ارتجاعی بیان می‌کرد - "او (مارگارت مید) مضافاً، يك بازگشت به بهشت زمینی را در نظر می‌گیرد، بهشتی که در آن، زنان، بشرطی که نفرین الهی در زمینه آموزش را فراموش کنند، در عالمی پسر می‌پرند که در آن پیروزی‌های جنس نر - در مقابل شادی‌های بچه زائیدن - نمی‌تواند جز پاداشی محقر بشمار رود" (۴) -

استدلال بشرح زیر بود: از آنجائی که وظیفه زن در جامعه ما تولید مثل می‌باشد، نظام آموزش عالی ما، با این وظیفه در تضاد است - و نتیجتاً، موقعیت غیر متعادلی بوجود می‌آورد که باعث بدبختی زنان می‌شود، و فمینیسم از همین امر نشأت گرفته است - اگر آموزش زنان در جهتی سوق داده می‌شد که آنان را برای وظیفه تولید مثل آماده می‌کرد، مشکلی بوجود نمی‌آمد - این نحوه استدلال، کاملاً در انطباق با يك بازار کار است که در آن، دیگر نیازی به زنان نیست، مگر برای مشاغلی که ناچیزترین حقوقها پرداخت شود - این نحوه استدلال برای انواع و اقسام آقاییانی خالی از فایده نبود که مقامات عالی داشتند و حقوق‌های گزاف به آنها پرداخت می‌شد تا جزوات راهنمایی به نگارش

در آوردن برای مصرف زنان جوانی که می‌بایست از طریق آنها یاد بگیرند که چگونه با بودجه‌های کوچک، خانواده‌ای را اداره کنند و چگونه شام‌های لذیذ فراهم سازند - در پی اطلاعی از این امر تظاهر می‌شد: انتظار این که زنان - در جامعه‌ای بسیار تکامل یافته و خصوصا در دوره‌ای که داروهای ضد بارداری زمانی را کاهش می‌دهند که زنان می‌باید وقف وظایف مادری کنند -، يك وظیفه "طبیعی" مجرد را به انجام رسانند، به حد کافی انتظاری ساده لوحانه بود - ظاهرا هیچگونه امید برای زنانی نیز که به سطحی از تعلیمات دست یافته بودند - و خواسته‌هایشان کاملا مورد پی اعتنائی قرار می‌گرفت -، وجود نداشت - در واقع، مفهوم "نقش" بطور ویژه زنانه، جامه مبدل جدیدی بود از يك ایده محافظه‌کارانه قدیم - همانگونه که در قرن هیجده، اسقف‌ها، علیه ایده تعلیم طبقه کارگر حکم تکفیر صادر می‌کردند - چرا که این امر مفهوم رده اجتماعی و منافع طبقاتی خاص خودشان را مورد سؤال قرار می‌داد -، علوم اجتماعی نیز اداء سهم کرده‌اند در ایجاد مفهوم زنیت که بر اساس آن، زن - كودك وار (Femme - enfant)، جایگاه تازه‌ای بود برای يك موجود درست و حسابی وحشی - از آنجایی که دل سوزاندن بر کارگران، سیاهان یا استعمار شدگان و بازیافتن زندگی بدوی (Primitive) در نزد آنان، بیش از پیش مشکل می‌شد، ایدئولوژی بورژوازی، ناراحت از غیاب يك حیوانیت (Animalité) - حیوانیتی که سرکوب و انضباط کار، ((یعنی ضوابط)) اساسی در سرمایه‌داری، را مورد سؤال قرار دهد -، تغییر جهت داد و خود را بروی زنان فرو انداخت (۵) -

جالب این که زندگی خصوصی و کار مارگارت مید در تضاد کامل با همه این‌هاست - او، همانند دوست و همکارش روت پنه دیکت (Ruth Benedict)، یکی از پیشقراولان مردم شناسی بود، آنها در دوره‌ای که مشاهده زنانی که در این زمینه کار می‌کنند فوق العاده نادر بود - هر دوی ایشان، بر ضرورت این امر اصرار می‌ورزیدند که دو جنس ((مرد

و زن)) باید توان‌های بالقوه‌شان را به حداکثر گسترش دهند. برعکس، عدم توافق‌شان را با تئوری یکی از گرایش‌های فمینیستی ابراز می‌داشتند که قبول و تحلیل آن چیزی را رد می‌کرد که بعنوان ویژگی در بین مردان و در بین زنان وجود دارد. زیرا هر دو براین باور بودند که زنان از این که به زور در يك قالب مردانه ریخته شوند، رهایی خود را بدست نمی‌آورند، بلکه این رهایی با انباشت همواره هر چه بیشتر اطلاعات در مورد خودشان - بنحوی که بوضوح آن چیزهایی به نمایش گذاشته شوند که وجوه اساسی زنیت بشمار می‌روند -، بدست خواهد آمد. در اوایل سال‌های ۲۰، روت بنه دیکت در دفتر خاطرات خصوصی‌اش می‌نوشت: "باید آن سهم از هیجان را که در زندگی زن وجود دارد - این عنصری که از او يك زن می‌سازد -، از سایه پدر آورد، باید به زن امکان داد که نشان دهد که به چه چیزهایی قادر است" (۶) - او (بنه دیکت) آرزو داشت که "اختلافات اساسی بین مردان و زنان" با دقت مورد مطالعه قرار گیرند، اختلافاتی که "هم در برخی نقاط عمیق تر و هم در برخی دیگر سطحی‌ترند، ((چیزهایی)) که امروز مورد قبول نیستند" - او به ضرورت تغییرات پیرونی اعتقاد داشت، ولی در عین حال ((معتقد بود)) که "هدف، در دراز مدت، بصورت يك امر درونی، بصورت يك مسئله رفتاری باقی می‌ماند" (۷) - بعدها، او ناتوانی‌اش را، در دنیای پرونی کار، در تحقق احساس خود از تجربه شخصی ترسیم کرد، "که ((آن تجربه شخصی)) هستی را تحت شکل جاودانگی درک می‌کند... بخاطر این که يك آتش در گوشت تن ما آشوب بپا کند، ما را همچون يك چاقوی تیز بسوزاند و بخاطر این که شادی همچون تیغی پرشده، برهنه‌مان کند" (۸) - حتی زمانی که از کارش خشنود بود، می‌گفت در آن چیزی نمی‌بیند جز "يك سرگرمی سطحی - يك اشتغال درجه دو -، در حالی که چشم‌ها بدور دست خیره شده‌اند، از خودم دلخورم که اینچنین زندگی‌ام را هدر می‌دهم" - او معتقد نشده بود که کار و فعالیت، هدف زندگی است - دوست می‌داشت در

دوره‌ای متولد شده باشد که تفکرات تنهائی، غایتی در خویش بود. اما این احساس از هم گسیختگی بین يك دنیای درونی و يك دنیای برونی، همچنین تعهدش در قبال يك طبیعت اختصاصا زنانه، در حال از بین رفتن بود. در سال‌های ۶۰، مارگارت مید کم کم از پناه بردن زن در پشت سنگر "دنیای محدود شده به تولید مثل کردن او" نگران شد (۹). روشن بود که ارائه اطلاعات راجع به زندگی زنان کافی نبود تا نشان داده شود که زن چیست. ضرورت سیاسی در نگهداشتن زنان در "نقشی" که نظام سرمایه‌داری برای آنها تعیین کرده بود، پاندازه کافی مهم بود تا تمام کشفیات - کشفیاتی که می‌توانستند بروی شرایط زنان در فرهنگ‌های مطلقا متفاوت با ((فرهنگ)) ما پنا شوند - به توجیه ساختار موجود بین جنس‌ها تبدیل گردند.

مفهوم يك سرنوشت زنانه، وام گرفته شده از مردم شناسی، و ایده "سرنوشت آئاتومیک"، شرح و بسط داده شده در فرویدیسیم عامیانه، در این امر سهیم شدند که تمایز بین آنچه را که يك واقعه فرهنگی بود و آنچه را که ناشی از آئاتومی، پیش از پیش، مشکل سازند. تئوری‌های تا حدی عجیب فروید در مورد مسئله جنسی زنانه، در نظر شاگردانش، حالت يك مقدار دگم بخود گرفتند. با اینحال، این تئوری‌ها، ظاهرا بی ارتباط با رفتارهای خاص خود فروید نبودند. بدین ترتیب، پتی فریدان، یکی از نامدهای فروید را نقل می‌کند که در سال ۱۸۸۳ به جان استوارت میل نوشته شده است و او را با بیانی، که می‌توان حتی برای آن دوره ارتجاعی دانست، مورد ریشخند قرار می‌دهد: "اگر، بعنوان مثال، نامزد خوب و مهربانم را بعنوان يك رقیب ((در کارهای علمی)) بیابم، سرانجام حتما به آنجا خواهم رسید که پاو بگویم - همان کاری که ۱۷ ماه پیش کردم -، پاو خیلی علاقمندم و التماس می‌کنم این عرصه نبرد را ترك گوید، بجانب فعالیت‌های کانون خانوادگی عقب نشینی کند که آرام‌ترست و بر کنار از هر نوع رقابت..." (۱۰).

بدون تردید، فروید قبول داشت که نظام‌های گوناگون تعلیم و تربیت می‌توانند زنان را برای مقابله با دنیای مخلوق مردان، آماده کنند، ولی این امر بدون ناپودی "شیرین‌ترین چیزی که دنیا بتواند بماند هدیه کند: ایده آل زنانه"، صورت نخواهد گرفت. بفرکر او فرسید که پایه‌های اقتصادی این نظام سرمایه‌داری را که در آن رقابت حاکم بود، مورد انتقاد قرار دهد. با اینحال، علی‌رغم احتیاط و محافظه‌کاری‌اش، تحقیقاتی که در اواخر سال‌های ۹۰ در مورد هیستری - که تعداد زیادی از زنان طبقه بالای جامعه وین مبتلا به آن بودند -، بعمل آورد، بعد از تردیدهای زیاد، او را به آنجا رساندند که اهمیت تعیین کننده مسئله جنسی در زندگی مردان و زنان را استنتاج کند. او بکرات به ملازماتی اشاره کرد که سرکوب‌های جنسی در موجودات بشری بدنیا می‌آورد و نشان داد که، علی‌الخصوص، چگونه زنان، تنها بدلیل فقدان تدابیر موثر ضد حاملگی، اغلب محکوم به بدبختی بودند. بعدها، با فرموله کردن ملاحظات (Réerves) متعدد، از نقطه نظر علمی، در استفاده از اصطلاحات "مذکر" و "موث"، با تکیه بر براهینی ناکافی، به تئوریزه کردن نهائی دست زد که بعد از او، ((آن تئوری‌ها، توسط دیگران)) به همان شکل بکار گرفته شدند. او عمده‌ترین ایده‌های خود در مورد روانشناسی زنان را در دوره‌ای از زندگی‌اش گسترش داد که از سرطان رنج می‌برد و نتیجتاً، برایش غیر ممکن بود که ایده‌هایش را با اطلاعات ارائه شده از طریق تتبعات مربوط باین موضوع، مواجهه دهد. وانگهی، خود او کاملاً باین امر واقف بود: "فروید، در اواخر زندگی‌اش، بدفعات بسیار بر می‌گشت به مفهومی که می‌بایست به کمبودها و ناروشنی‌های موجود در تئوری‌هایش ارائه دهد: از میان دیگر مسائل، از جمله این مسئله فکرش را بخود مشغول می‌داشت که یک زن بودن از ورای ماهیت زنیت چه معنا می‌دهد. "قادر نمی‌شوم آن چیزی را محاط کنم که زنانه بودن است (Etre féminine)!" (۱۱) -

دانستن این امر بی فایده نیست که فروید نسبت باین مسئله

آگاهی داشت، ولی مایه تاسف است که بعدها برای استخراج استنتاجاتی از آنچه که در حیطه زیست شناسی، روانشناسی و تاریخ است، کوشش‌های محدودی بعمل آمده‌اند (۱۲). بهمین دلیل کتاب کارن هورنی (Karen Horney) یک اثر اساسی بشمار می‌رود. کارن هورنی، روانکاوی را قبل از جنگ جهانی اول در برلن فراگرفت. فضای سیاسی بعد از جنگ این شهر و بینش کمتر جبری گرای علم، او را به جایی رساندند که بر ضرورت این امر تاکید کند: توجه داشتن به اثرات جامعه بر روی بیمار بهمان اندازه مهم است که توجه داشتن به حالت روانی او. بعدها، هنگامی که او برای فرار از اوجگیری فاشیسم در آلمان، به آمریکا مهاجرت کرد، کتاب‌های مردم شناسی و ایده‌های مربوط به وجود نسبییت فرهنگی را کشف کرد. از همان ۱۹۲۲، در مقاله‌ای تحت عنوان: "درباره تکوین عقده اخته شدگی (Castration) زن"، تئوری فروید را مبنی بر این که فقط تمایل به سکس مرد، تنها مسئول هوس‌های زنانه اخته شدگی است، مورد انتقاد قرار می‌دهد. بعدها، او در پرتو تئوری‌های خاص خود در مورد جامعه و کشفیات پزشکی‌اش، تئوری‌های دیگر فروید را مورد سؤال قرار داد. بدین ترتیب، در مقاله "نفی مهبل (Vagin)"، که در سال ۱۹۲۲ منتشر شد، نشان می‌دهد که بیماران مذکرش به مختصات جنسی زنانه حسرت می‌برند. در "شخصیت بیماران عصبی زمان ما"، که بعد از عزیمتش از آلمان انتشار یافت، بر روی "الگوهای فرهنگی" (Patterns of culture) اثر روت بئه دیکت، تکیه می‌کند تا گرایش فروید در اقدام به عمومیت بخشیدن بر طبیعت بشری - در حالی که مخاطبش یک جنس خاص، یک فرهنگ خاص بوده -، را مورد انتقاد قرار دهد. ولی باید تا سال ۱۹۴۹ و انتشار اثر قابل ملاحظه میمون دوپووار "جنس دوم" صبر کرد تا به اولین کوشش در ترکیب (Synthèse) نقش‌های مختلف ابقاء شده توسط زیست شناسی، روانشناسی، فرهنگ و تاریخ در تدوین مفهوم زن و وضعیت

زنانه دسترسی یافت. سیمون دوپووار تنها به افشاء "راز" زن اکتفا نکرد، وی همچنین داده‌های جدیدی را مورد استفاده قرار داد که توسط روانشناسی و مردم‌شناسی به وی ارائه شده بودند. حمله‌اش بیشتر به گرایش فلسفی بطور ضمنی مستتر در مکتب تعقلی (Rationalisme) بود که بر اساس آن، "زنان در بین موجودات بشری فقط کسانی می‌توانند باشند که مستبدانه توسط کلمه "زن" مشخص می‌شوند" (۱۲). گرایشی که شدیداً فمینیست‌های لیبرال و مارکسیست‌ها را در زمینه رهائی زنان تحت تاثیر قرار داده بود. دوپووار نشان می‌داد که معنای مجرد موجود بشری، علاوه بر فرق‌های آناتومیک بین مردان و زنان بر این امر ((نیز)) ثقب می‌کشد که مفهوم بشری - اشکال سازماندهی اجتماعی موجود، همچنین در احزاب انقلابی، هر چه باشد -، یک مفهوم مردانه است. با نفی کردن تفاوت‌های واقعی بین جنس‌ها، فمینیست‌ها صحنه را برای تئوری مکانیستی و تقلیل‌گرا - که بر اساس آن، زن بودن، فقط عبارت از بدن زن داشتن است -، خالی می‌گذاشتند. از آنجائی که فمینیست‌ها در تغافل از مختصات آناتومیک‌شان اصرار می‌ورزیدند، ضد فمینیست‌ها فرصت مناسبی برای پیروزی بدست آوردند که "نشان دهند زنان ((مثل)) مردان نیستند" - بنوعی که از این پس برای فمینیست‌ها غیر ممکن بود اثبات کنند که مردان همچون زنان محصول آناتومی و تاریخ خویشند. تقدیر آناتومیک به اشتباه، از تاریخ حذف می‌شد یا بر عکس - سیمون دوپووار با تعمق بر روی آن چیزی که می‌تواند اجازه دهد که زن را، عملکرد مادگی یا زنیت‌اش را تعریف کرد، یک راه جدید نشان داد: گذار از انفعال به آزادی.

با این وصف، محدودیت‌های "جنس دوم"، محصول دوره آنست. حضور سیمون دوپووار در کتاب، دوردست و غیر شخصی باقی می‌ماند، و تعدادی از ایده‌هایش بصورت مجرد مطرح شده‌اند بدون حمایت یک جنبش فمینیستی انقلابی سازمان یافته، هر نوع کوشش بمنظور استقرار

پیوندها بین فمینیسم و انقلاب، لزوماً بسیار دشوار و مجرد خواهد بود. به همین ترتیب، انجماد مارکسیسم در دوره استالینی پر کاوش عرصه‌های جدید آگاهی بشری، لگام زده بنا براین، در "جنس دوم" بین آن چیزی که سیمون دوبووار در "نیروی چیزها" (La force des choses) بعنوان "مبارزه خود آگاهی‌ها" ترسیم می‌کند و تحلیل ستم زنان که در ترم‌های مناسبت‌اش با مالکیت مطرح شده‌اند، با يك فضای خالی مواجه می‌شویم. برای او، در آن دوره، امکان‌پذیر نبود که رجعت يك آگاهی فعال و اجتماعی زنان را درك کند (۱۴).

زیر نویس‌های فصل اول

۱ - برای جزئیات بیشتر در این زمینه نگاه کنید به:
Lee Comer, The Myth of Motherhood, Spokesman Pamphlet numero 21, Nottingham.

۲ - بتی فریدان،
Betty Friedan, La femme mystifiée, Denoel/Gonthier, 1973, p.7.

۳ - همانجا، صفحه ۱۲.

۴ - بتی فریدان، در کتاب قبلاً اشاره شده، صفحه ۱۵۸.

۵ - این ایده‌ها وضع‌شان خوب است، متشکرم. برای قانع شدن کافی است که از نو فیلم Easy Rider را ببینید یا کتاب زیر را بخوانید:

D'Edmund Leach, Culture and nature or "La Femme Sauvage", The Stevenson Lecture, Bedford College, 1969.

۶ - مارگارت مید:

Margaret Mead, Writings of Ruth Benedict - An Anthropologist at Work,

۷ - همانجا، صفحه ۱۴۶.

۸ - مارگارت مید، همانجا، صفحه ۵ - ۱۵۴.

۹ - نقل شده در Betty Friedan, La femme mystifiée, صفحه ۱۶۵

۱۰ - بتی فریدان، همانجا، صفحات ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۱

Juliet Mitchell, "Why Freud?", Shrew, Decembre 1970, p.23,

و:

L'age de femme, Des femmes, 1974.

۱۲ - در مورد این موضوع مراجعه کنید به:

* Norman O.Brown, Life Against Death, Sphere, 1968.

* H.Marcuse, Eros et Civilisation, ed.de Minuit,

* Reimut Reiche, Sexualite et lutte de classe.

* Betty Friedan, La femme mystifiée, ed.Pierre Horay.

* Naomi Xeinstein, Kuche, Kirche: Psychology Constructs the Female, New England Free Press Pamphlet, and Agitprop, London.

* Anne Koedt, Le mythe de l'orgasme vaginal - in Partisans n.54 ed.Maspero pamphlet, and Women's Liberation Workshop, London.

* Eva Figes, Patriarchal Attitudes, Faber&Faber, 1970.

* Shulamith Firestone, La Dialectique du sexe, ed.Stock.

* Germaine Greer, La femme eunuque, ed.J'ai Lu.

* Juliet Michell, L'Age de femme, Des Femmes.

۱۳ - سیمون دوپووار، "جنس دوم"، انتشارات گالیمار، ۱۹۴۹.

Simone De Beauvoir, Le deuxieme sexe, Gallimard, 1949.

۱۴ - نگاه کنید به سیمون دوپووار:

* "Today I've changed - I've really become a feminist", Seven Days, 8 mars 1972,

و:

* Juliet Michell, L'Age de femme, Des Femmes.